

با ابراهیم عاشوری؛ کارگردان «گیله‌وا»

چنته کوچک با اراده قوی



سپیده عالم پناه | سریال‌هایی که در بستر تاریخ روایت می‌شوند، کار دشوارتری در تولید و پیش از تولید در مراحل تحقیق و نگارش دارند و این سختی برای کارگردان دوجندان است؛ چراکه به نوعی صاحب اثر محسوب می‌شود و باید پاسخگوی پروژه نیز باشد. در شماره قبل به بهانه پخش «پانوی سردار» درباره مصائب تولید کار بیگ‌پروداکشن با پرویز شیخ طادی گپ زدیم و حالا از زاویه دیگری سراغ سریال‌های تاریخی رفتیم و این بار به بهانه پخش و اتمام پخش «گیله‌وا»، به کارگردانی و نویسندگی اردلان عاشوری درباره معضلات تولید مینی‌سریال و تاثیر لهجه، درام عاشقانه و سختی‌های کارگردانی آثار این چنینی صحبت کردیم که در ادامه می‌خوانید.



با اینکه پخش «گیله‌وا» به پایان رسیده، اما بحث ما فرامتنی است. اجازه بدهید با این سوال شروع کنیم که چقدر این مجموعه بر اساس واقعیت و تا چه اندازه بر پایه تخیل بود؟

من سال ۹۰ کتابی به نام «قحطی بزرگ»، نوشته محمدقلی مجد را خواندم که جزئیاتی را در مورد قحطی در ایران و نقش انگلیسی‌ها در به وجود آوردن این قحطی در آن دوره که هم‌زمان با جنگ جهانی اول بود، مطرح می‌کرد. این اطلاعات خیلی تکان‌دهنده بود. طبق تحقیقات کاملاً مستندی که انجام شده بود، نیمی از جمعیت ایران در آن دوره به علت قحطی تلف شدند. عامل اصلی این قحطی انگلیسی‌ها بودند. دلیل اول این ادعا هم این است که به محض اینکه جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ شروع شد، انگلیسی‌ها سهم نفت ایران را که در انحصار آن‌ها بود، پرداخت نکردند. در واقع درآمدهای نفتی ما به گونه‌ای بود که دو یک به آن‌ها می‌رسید و ما یک سهم داشتیم، اما آن‌ها همان یک سهم ما را هم پرداخت نکردند. مساله دوم این مدعا این است که آن‌ها درآمدهای گمرکی را هم که در انحصار داشتند، پرداخت نکردند. انگلیسی‌ها آذوقه ۴۰۰ هزار سربازی را که در بین‌النهرین می‌جنگیدند، از غلات ایران تأمین می‌کردند و این باعث شده بود که در آن دوره تقریباً نیمی از جمعیت ایران تلف شوند. این موضوع از لحاظ تاریخی تکان‌دهنده بود چون در تاریخ تقریباً هیچ اشاره‌ای به این مساله بااهمیت نشده بود؛ جز یک کتاب که اشاره کوچکی به این قحطی داشت. هیچ تحقیق مفصلی در این خصوص انجام نشده بود که خیلی جزئیات دراماتیکی هم داشت. دوست داشتم در مورد این مساله کاری انجام بدهم ولی ماجرا خیلی تلخ بود و احساس کردم این همه تلخی برای یک سریال تلویزیونی مناسب نیست. به این فکر کردم که ما اگر قرار است یک واقعه تاریخی را روایت کنیم، لزومی ندارد این روایت حتماً تلخ باشد و در این داستان دنبال بارقه‌ای از امید گشتم که به قصه میرزا کوچک خان رسیدم. او تنها کسی بود که در آن دوره کوشید جلوی این اتفاق را بگیرد. در خرداد ۱۲۹۷ انگلیسی‌ها هسته گیلان را خالی دیدند و به

بلشویک‌ها دستور دادند به سمت بادکوبه بروند. میرزا علاوه بر اینکه سعی کرد در منجیل جلوی انگلیسی‌ها را بگیرد، در واقع تلاش کرد مانع گسترش قحطی در ایران هم بشود. بنابراین با ۱۰ هزار نفر که از شهرهای مختلف ایران یعنی تبریز و زنجان و قزوین به گیلان پناه آورده بودند، کمیته‌ای تشکیل داد و مقرری تعیین کرد تا به امورات این افراد رسیدگی شود و از گشنگی تلف نشوند. کار میرزا همان بارقه امیدی بود که سعی کردم قصه را به آن سمت ببرم و روایت کنم.

به عنوان یک کارگردان، زمان کاوش برای انتخاب قصه‌ای تاریخی که می‌خواهید آن را روایت کنید، چطور حس می‌کنید که ممکن است مخاطب این وجه و این بخش از تاریخی را که شما انتخاب کردید، دوست داشته باشد؟

احساس کلی من این بود که مردم ما دوست دارند در مورد تاریخ معاصر بدانند. اسامی تلویزیون، چون از نظر من در سینما اصلاً این‌طور نیست. در ۲۰ تا ۳۰ سال گذشته ما شاهد یک فیلم تاریخی نیستیم که در سینما خوب فروخته باشد یا با استقبال مواجه شده باشد. این قصه‌ها روایت‌ها در تلویزیون برای مخاطب جذاب است. در این خصوص می‌توانم به ده‌ها یا صدها سریال اشاره کنم که جزو سریال‌های پر بیننده تلویزیون بوده‌اند. به طور کل برداشت من این است که قاطبه مردم ایران دوست دارند در مورد تاریخ بدانند و یک قصه تاریخی را به قصه معاصر ترجیح می‌دهند. بنابراین این موضوع برای من جذابیت داشت و می‌خواستم وارد عرصه‌ای شوم که فکر می‌کردم نیاز است و علاقه وجود دارد. این ماجرای هم که تعریف کردم قابلیت دراماتیکی داشت و مرا ترغیب کرد که این داستان را بنویسم و بسازم.

تعلق خاطر یک کارگردان به تاریخ، بعد از نویسندگی و در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد یا یک کارگردان هم لزوماً باید به تاریخ علاقه‌مند باشد تا بتواند سریال تاریخی خوب بسازد؟

من در زمینه‌های مختلف از جمله تاریخ کتاب‌های زیادی می‌خوانم. تحقیقات این کار را هم خودم انجام دادم، فیلمنامه را در طول سه سال نوشتم و در پیش تولید، حسین تراب‌زادان را بازنویسی کرد.

این سوال را به این علت پرسیدم که مردم ما اغلب کتابخوان نیستند و علاقه‌ای به کتاب خواندن ندارند، پس شما باید خیلی روی این موضوع دقیق شوید که چطور در فرم پیش بروید که هم وجه تاریخی کار را حفظ کنید و هم درام را با سلیقه مخاطب پیش ببرید.

متأسفانه امروزه کمتر به کتاب توجه می‌شود و من هر کاری را که در توانم باشد برای احیای فرهنگ کتابخوانی انجام می‌دهم. اما از طرفی هم فیلم‌ها و سریال‌ها جای کتاب‌ها را گرفته‌اند و به نحوی دستور زبان جدید هستند و جوان‌های امروزه ترجیح می‌دهند به جای کتاب خواندن فیلم ببینند.

شما به عنوان کارگردان یک سریال تاریخی چقدر تخیل را در پیش‌برد داستان‌های این چنینی دخیل می‌دانید؟

